

بررسی تطبیقی آموزه‌های تعلیمی در «بهرام چوبین» فردوسی و مکبث شکسپیر

روح‌الله روزبه *

1. عضو هیئت علمی گروه زبان دانشگاه ولی عصر رفسنجان، رفسنجان، ایران

دریافت: 1397/7/24

پذیرش: 1398/7/4

چکیده

«بهرام چوبین» فردوسی و مکبث ویلیام شکسپیر به هم شبیه‌اند؛ پس می‌توان این دو اثر را با هم مقایسه کرد. مقاله پیش‌رو از رهگذر تطبیقی به ارزش‌های اخلاقی در «بهرام چوبین» و مکبث، و کارکردهای تعلیمی آن‌ها می‌پردازد. فردوسی و شکسپیر بسیار ماهرانه به تغییر سردارانی مانند بهرام چوبین و مکبث در چنگال قدرت می‌پردازند. هردو سردار بعد از فتح، خیال پادشاهی به سرشان می‌افتد و هردو به واسطه موجودات غیربشری، از آینده باخبر می‌شوند. مکبث از زنان ریش‌داری خبر فرمانروایی کاودور و پادشاهی اسکاتلند را دریافت می‌کند؛ بهرام از زنی که شاه پریان است، حکم شاهی می‌شنود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که شکسپیر، متأثر از جهان‌بینی دوره الیزابت، شاه را بزرگ و عالی می‌انگارد که از طرف خداوند حاکم انسان‌هاست و کشتن وی مساوی با کشتن خیر است، درحالی که در «بهرام چوبین»، فردوسی همگام با سردار شجاع است و جهان‌بینی فرّ ایزدی را به‌چالش می‌کشد تا جاودانه بودن قدرت را به خواننده نشان دهد. فردوسی خواستار برهم زدن نظم موجود و ایجاد نظمی دیگر است، حال آنکه شکسپیر خواهان حفظ نظم متعالی موجود است؛ زیرا سرنوشت کشور به کردار افراد قدرتمند گره خورده است. پادشاهان نیکوسیرت سرنوشتی نیک را برای مملکت خویش رقم می‌زنند و پادشاهان بدسیرت سرنوشتی شوم را برای بلاد خویش به‌ارمغان می‌آورند.

واژه‌های کلیدی: مکبث، «بهرام چوبین»، شکسپیر، شاهنامه‌ی فردوسی.

1. مقدمه

حسن مه‌رویان مجلس گرچه دل می‌برد و دین بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود (حافظ، ۱۳۸۲: ۲۰۴)

جهان سربه‌سر عبرت و حکمت‌ست چرا زو همه بهر من غفلت‌ست (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۷۶)

فردوسی و شکسپیر با ترسیم جهانی عبرت‌آموز و حکمت‌آموز، از پیشگامان ادبیات تعلیمی در ادبیات کشور خود به حساب می‌آیند. لطف طبع و خوبی اخلاق غایت اصلی این دو نویسنده است که در آثارشان پیوسته ارائه شده است. این مضمون را می‌توان در «بهرام چوبینه» در شاهنامه‌ی فردوسی و در مکبث شکسپیر مورد مطالعه و بررسی قرار داد. سیمای بهرام چوبین در شاهنامه بسیار شبیه به سیمای مکبث است. هردو سردار طعمه بلندپروازی خود می‌شوند و سودای شاهی در سر دارند و به‌مدت کوتاهی به پادشاهی می‌رسند، ولی سرانجام کشته می‌شوند. از جمله شباهت‌های آن‌ها این است که هردو سردار، اخبار آینده را از موجودات غیرانسانی دریافت می‌کنند و به‌دنبال آنان می‌روند. هردو اثر با مطالعه عمیق و فلسفی تأثیر گناه بر زندگی انسان و تخریب و درد و رنج ناشی از آن سروکار دارند. هدف مقاله حاضر این است که با کشف آموزه‌های تعلیمی در شاهنامه و مکبث، به نتایج جامعه‌شناختی ارزشمندی درباره دو فرهنگ ایران و انگلیس دست یابد. این دو اثر با توصیف عناصر شر، تقریرات خیر را به مخاطب عرضه می‌دارند و بر ارزش اخلاق تأکید می‌کنند.

فرضیه تحقیق ما این است که شکسپیر و فردوسی با آفرینش شخصیت‌های موازی و مضمون‌های همسان در بافت‌های متفاوت، آموزه‌های تعلیمی مشابهی را در «بهرام چوبین» و مکبث به خواننده عرضه می‌کنند.

۱-۱. پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی آموزه‌های تعلیمی در اثر بزرگ فردوسی مطالعات زیادی انجام شده است. برای مثال در مقاله «بررسی تطبیقی اشعار تعلیمی فردوسی و حافظ» نویسنده آموزه‌های تعلیمی و مقایسه آن‌ها در شعر فردوسی و حافظ را از نظر می‌گذراند. همگام با مقاله مذکور، این جستار با تشریح و تبیین مسائل و اندیشه‌های مذهبی، تربیتی، فلسفی و مضامین پندگونه،

به دنبال کشف مسائل جامعه‌شناختی دو فرهنگ مختلف و مواجهه شکسپیر و فردوسی با تکیه بر این آموزه‌های تعلیمی است. حیدری در مقاله «بررسی تطبیقی شخصیت 'سودابه' در شاهنامه‌ی فردوسی و 'لیدی مکبث' در مکبث شکسپیر» طینت سودابه و لیدی مکبث را بررسی می‌کند و آن‌ها را پلید و ناپاک می‌پندارد که باعث سقوط مردان خود می‌شوند. در راستای این مقاله، مقاله حاضر نقش کلیدی لیدی مکبث در سقوط مکبث را با نقش گردویه در سقوط بهرام چوبین مقایسه کرده است. در مقاله دیگری با عنوان «زیباشناسی شر، بررسی تطبیقی جایگاه شر در نگاه فردوسی و شکسپیر با توجه به داستان 'ضحاک ماردوش' و نمایشنامه 'مکبث' نویسندگان به بررسی ساختارگرایانه این دو اثر می‌پردازند و وجوه تشابه و وجوه افتراق زبان‌شناختی و ادبی آن‌ها را مطرح می‌کنند و نشان می‌دهند که دو اثر در سطح گفتمان روایت، ساختاری مشابه دارند و از منظر نشانه‌شناسی نیز، وجوه مشترک فراوانی به‌طور غیرمستقیم در هردو اثر وجود دارد. این محققان در مقاله فوق به فرم و صورت توجه کرده‌اند. نظری و اسدی در «مقایسه آموزه‌های تعلیمی در شاهنامه‌ی فردوسی با بوستان سعدی» به توجه فردوسی و سعدی به ادب تعلیمی می‌پردازند. تفاوت این مقاله با جستار پیش‌رو در این است که به ادب تعلیمی در سطح ملی نظر دارد، حال آنکه جستار پیش‌رو به ادب تعلیمی در سطح جهانی آن نظر دارد. طاهری و مؤمنی ثانی در مقاله «بررسی و تحلیل ویژگی‌های حماسی داستان 'بهرام چوبین' در شاهنامه‌ی فردوسی» معتقدند شخصیت برجسته بهرام چوبین با وجود تمام کاستی‌هایی که نسبت به یک قهرمان شکست‌ناپذیر دارد، در اشعار فردوسی در قالب پهلوان حماسه‌آفرین مطرح شده است که وجوه اشتراک فراوانی با جهان‌پهلوان شاهنامه، رستم دستان، دارد.

2. بحث و بررسی

۱-۲. مهم‌ترین آموزه‌های تعلیمی تراژدی «بهرام چوبین» و مکبث

۱-۱-۲. جاودانه نبودن قدرت

موضوع قدرت و قدرت‌طلبی از دیرباز مورد توجه شاعران بوده است و آنان با خلق شخصیت‌های قدرت‌طلب تبعات قدرت‌طلبی را به مخاطبان خود گوشزد کرده‌اند. فردوسی با

توصیف حکومت هرمزد، جاودانه نبودن قدرت را نشان داده است. پیرنگ داستان به‌همراه کشمش و فرم داستان در خدمت همین ایده جاودانه نبودن قدرت است که خود مضمونی بزرگ در ادبیات تمام کشورهاست. شاعران کشورهای جهان تمام تلاش خود را مصروف داشته‌اند تا این ایده را در آثار خویش پرورش داده، راه‌حلی ارائه دهند. در داستان بهرام و هرمزدشاه، دو طرف کشمکش هرمزدشاه و بهرام هستند. هرمزد سرمست از قدرت وقتی بر تخت می‌نشیند، اعلام می‌دارد که به‌عدالت حکومت خواهد کرد، اما بعد از مدتی، از راه و آیین و کیش سر بازمی‌زند و بدکردار می‌شود و بهرام علیه وی شورش می‌کند و در جنگ با وی شکست می‌خورد و سرانجام به‌دست پسرش خسرو کور شده، از سلطنت خلع می‌شود. فردوسی جاودانه نبودن قدرت را بسیار عالمانه به‌تصویر کشیده است و از زبان موبد خطاب به هرمزد گوشزد می‌کند که نباید به تاج و تخت شاهی مغرور باشد. فردوسی دنیا را دار مکافات می‌داند و نتیجه بدی کردن را درو کردن بدی توصیف می‌کند؛ گویی که عدالت هرگز نمی‌میرد و مکافات عمل در انتظار خاطیان نشسته است. به عقیده بعضی از محققان، مکافات عمل در داستان‌های شاهنامه مضمونی بزرگ است:

مهم‌ترین قانون اخلاق کلاسیک، یعنی مکافات و جریان آن در زندگی فردی و اجتماعی آدمیان، درون‌مایه پاره‌ای از داستان‌های شاهنامه، از جمله داستان پیدایش آتش، ضحاک، سیاوش و سودابه، ایرج و سلم و تور، رستم و شغاد، اردشیر و دختر اردوان، آیین‌گشسب و همشهری آزادشده، بهرام گور و لنبک و براهام، و غیره، درحقیقت تفسیر این دو حرف است که «از مکافات عمل غافل مشو/ گندم از گندم بروید، جو ز جو» (سرامی، 1383: 92-93).

این مکافات عمل در داستان هرمزدشاه هم نمایان است. دقیقاً فرجام شاهی بدسرشت، مانند هرمزدشاه، فرجامی نیکو نیست و این شاه خونریز در پایان کارش، به‌دست نزدیکان خود کور و از سلطنت برکنار می‌شود:

چو تاج از سر شاه برداشتند	ز تختش نگونسار برگاشتند
نهادند پس داغ بر چشم شاه	شد آنگاه آن شمع رخشان سیاه

ورا همچنان زنده بگذاشتند
 چنین‌ست کردار چرخ بلند
 ز گنج آنچ بد پاک برداشتند
 دل اندر سرای سپنجی میند
 گهی گنج بینیم ازو گاه رنج
 برآید به ما بر سرای سپنج

(فردوسی، 1386: 1747-1748)

حال و هوای خرد بر ابیات بالا سایه افکنده است و حکایت از فضای فلسفه‌مآبانه، خداپاورانه و خردگرایانه دارد که بر شاهنامه حاکم است و از تقدیر دین‌باوری، ناگزیری مرگ، گذران بودن جهان، تقابل شر و خیر، تکیه بر دانایی و تدبیر می‌گوید و به قول بعضی از محققان، نشان می‌دهد که فردوسی از همان آغاز پی‌ریزی شاهنامه، فضای حاکم و اندیشه غالب بر شاهنامه را دانش، خرد و دین قرار داده است (خلیلی جهان‌تیغ و دهرامی، 1390: 49). بیت «چنین‌ست کردار چرخ بلند/ دل اندر سرای سپنجی میند» جاودانه نبودن مقام، قدرت و جایگاه را نشان می‌دهد و دل‌بستگی به این دنیا را شایسته نمی‌داند.

ویلیام شکسپیر نیز با توصیف شورش مکبث علیه شاه‌دانکن و کشتن شدن دانکن و به‌پادشاهی رسیدن مکبث، جاودانه نبودن قدرت را نشان داده است. نمایشنامه مکبث از بسیاری جهات پخته‌ترین و شجاع‌ترین تجربه شکسپیر در تراژدی است؛ زیرا او در این نمایشنامه عملکرد شر در تمام وجوه و جلوه‌هایش را نشان داده و توصیف کرده است: به تعریف ماهیت آن، تصویر کردن اغواگری آن، و نشان دادن تأثیر آن بر تمام حوزه‌های خلقت پرداخته است. در این نمایشنامه می‌بینیم با انتخاب نادرست و غیراخلاقی مکبث، شر در وجود او لجام‌گسیخته می‌شود و او را به‌فقر می‌کشاند. تراژدی مکبث به‌وضوح نشان می‌دهد که قدرت جاودانه نیست. در نمایشنامه مکبث سه عجز که ماورایی هستند، به مکبث می‌گویند امیر کاودور و شاه اسکاتلند خواهد شد. مکبث امیر کاودور می‌شود؛ پس پیش‌بینی اول سه عجز به‌درستی تعبیر می‌گردد. بنابراین مکبث منتظر پیش‌بینی دوم است و با ورود دانکن به قصرش، با وسوسه همسرش لیدی مکبث، شبانه دانکن را می‌کشد و شاه اسکاتلند می‌شود. مکبث به تمام جملات آنان ایمان می‌آورد. به قول تئودور آدورنو¹، اعتقاد به خرافه یکی از مشخصه‌های افراد قدرت‌طلب است. آنان به مکبث می‌گویند او نامیراست و هرگز شکست

نخواهد خورد، مگر اینکه جنگل بیرنام به سمت دانشینان حرکت کند. مکبث خود به نامیرایی خویش ایمان می‌آورد و در جواب زنان عجوزه که می‌گویند مکبث شکست نخواهد خورد مگر اینکه جنگل بیرنام علیه او قیام کند، به آنان می‌گوید:

That will never be. هرگز چنین نخواهد شد.

Who can impress the forest, bid the tree
که می‌تواند بر جنگل تأثیر کند و به درخت
دستور دهد

Unfix his earthbound root? Sweet
از زمین بیرون آید؟ چه خبرهای خوشی!

Rebellious dead, rise never till the wood
شورشیان مرده، شورش نتوانند هرگز، مگر جنگل

Of Birnam rise, and our high-placed
بیرنام حرکت کند و مکبث والامقام ما
Macbeth

Shall live the lease of nature, pay his
از عمر طبیعت هم بیشتر زندگی خواهد کرد و
breath
نفسش

To time and mortal custom
بر رسم و رسوم فانی زمانه فائق می‌آید.^۲
(Shakespeare, 2006: 75).

از سطور بالا چنین استنباط می‌شود که مکبث دچار توهم شده است؛ زیرا کورکورانه به جملات سه عجوزه ایمان می‌آورد و گمان می‌کند قدرت‌ش جاودانه است و همواره شاه اسکاتلند خواهد ماند. باربارا پارکر^۳ معتقد است: «توهم مکبث از اعتقادش به اینکه بر سرنوشت فائق می‌آید سرچشمه می‌گیرد» (1970: 476). به‌زعم پارکر، مکبث ادعای خدا بودن می‌کند؛ او معافیتش از محدودیت‌های فانی را در این اظهارنظر آشکار می‌کند: «من زندگی خوبی دارم و کسی از مادر زاده نشده که به من صدمه برساند» (Ibid). در سطور بالا، مرگ فکر در وجود مکبث اتفاق افتاده است. عبارت «مرگ فکر» را خود مکبث به‌کار می‌برد و نشان می‌دهد در وی فکر و عقلانیت مرده است. این یکی از اصولی است که شکسپیر برای افراد دیکتاتور برمی‌شمرد؛ به همین دلیل است که مکبث قتل‌های زیادی را انجام می‌دهد و بهترین‌های سرزمین خویش را از میان برمی‌دارد؛ برای مثال بانکو، بهترین دوست خویش، را می‌کشد و فرزندان مکداف را نابود می‌کند. وی چنان ناپاک می‌شود که به قول مکداف، همانند مکبث در جهنم هم پیدا نمی‌شود:

Not in the legions در طبقات

Of horrid hell can come a devil more جهنم شیطانی، نفرین‌شده‌تر از
damned

In evils to top Macbeth (Shakespeare, مکبث در انجام اعمال شیطانی وجود ندارد.
2006: 86).

مکبث دشمن نظم قلمداد می‌شود و در برابر جهان‌بینی عصر الیزابت قد علم می‌کند و آن را به‌چالش می‌کشد. برخی از منتقدان معتقدند که سقوط مکبث به سقوط شیطان شبیه است و نمایشنامه شباهت‌های زیادی با داستان شیطان دارد (Ribner, 1959: 149). وی همانند شیطان نافرمان‌بر شد. شاید هم دلیل دیگر این باشد که وی به حرف همسرش گوش کرد و در نتیجه هلاک شد. سرانجام مکبث کشته می‌شود؛ به این صورت که ارتش ملکوم، پسر دانکن، از طریق استتار خود با شاخ‌وبرگ‌های جنگل بیرنام، خود را به قصر دانسینان، محل سکونت مکبث، می‌رسانند و نوکر مکبث به او اعلام می‌کند جنگل بیرنام حرکت کرده است؛ اینجاست که مکبث متوجه حماقت خویش می‌شود. ارتش ملکوم به قصر مکبث می‌رسد. مکبث که هنوز به این جمله سه عجزه - اینکه هیچ‌کس از رحم مادر زاده نشده است که بتواند او را نابود کند - ایمان دارد، آماده نبرد با ارتش ملکوم می‌شود و سرانجام وقتی متوجه می‌شود که مکداف از رحم مادر زاده نشده، بلکه از طریق سزارین به دنیا آمده است، تمام امیدش به ناامیدی تبدیل می‌شود:

Despair thy charm; به امید خویش امیدوار مباش؛

And let the angel whom thou still hast بگذار فرشته‌ای که نوکری‌اش را کردی
served

Tell thee, Macduff was from his به تو بگوید مکداف از شکم بریده مادرش
mother's womb

Untimely ripp'd زود هنگام به دنیا آمد.
(Shakespeare, 2006: 113).

منظور سه عجزه از «هیچ‌کس از رحم مادر زاده نشده که مکبث را شکست دهد»، این بوده که فقط از رحم مادر زاده نشده، حال آنکه مکداف از شکم مادر به صورت سزارین به دنیا آمده است. شکسپیر با به‌کارگیری کلمات دوپهلوی خواسته است به خواننده بفهماند که انسان جاودانه نیست و قدرت هم ماندگار نیست و پوچی آرزوی‌های انسانی همانند مکبث

خون‌خوار را نشان داده است. پیام شکسپیر در مکبث را می‌توان در شاهنامه‌ی فردوسی یافت: «مکن آزر را بر خرد پادشا/ که دانا نخواند تو را پارسا» (۱۳۸۶: ۱۷۰۹). هردو اثر براساس همین تفکر نوشته شده‌اند و جاودان نبودن قدرت را به خواننده گوشزد می‌کنند.

۲-۱-۲. ذم آزر در داستان «بهرام چوبین» و مکبث

یکی از ویژگی‌های شاه دادگری است که در هرمزدشاه یافت نمی‌شود. فردوسی هرمزدشاه را ناعادل توصیف می‌کند. هرمزدشاه بهترین‌های سرزمین خویش را از راهی نادرست از بین می‌برد. لازمه حکومت دادگری و عدالت است. تئودور آدورنو (1950: 234) معتقد است شخصیت قدرت‌طلب، شخصیتی عمدتاً ضعیف، وابسته و ناامن است که برای رسیدن به احساس امنیت و قدرت، به دنبال آن است که نظم و انتظامی در جهان به‌وجود آورد. او خواستار جامعه‌ای سلسله‌مراتبی است که با مفهوم جامعه باز و دموکراتیک سنخیتی ندارد. این درمورد هرمزدشاه صادق است که فردی قدرت‌طلب است و از تمام افراد اطاعت محض می‌خواهد. او شخصی ضعیف و ناامن توصیف شده است و تبیین شخصیت وی با نظریه آدورنو سازگاری کامل دارد. خروج بهرام علیه شاه‌هرمزد، خروج علیه بیدادگری است و فردوسی این شورش را حرکتی بسیار بزرگ در نظر می‌گیرد. فردوسی در داستان «بهرام چوبینه» همگام با سردار شجاع است؛ بنابراین هرمزدشاه را آزمند و بیدادگر به‌تصویر می‌کشد که شورش علیه وی منطقی و درست جلوه داده می‌شود. اما هرمزدشاه این شورش را برنمی‌تابد و برای تخریب بهرام چوبینه از گفتمان غیریت‌سازی و تخریب از زبان خسرو استفاده می‌کند:

که ای دوزخی‌بنده دیو نر خرد دور و دور از تو آیین و

فر

به‌جای خرد خشم و کین یافتی ز دیوان کنون آفرین یافتی

چراغ خرد پیش چشمت بمرد ز جان و دلت روشنایی ببرد

نبودست جز جادوی پرفریب که اندر بلندی نمودت نشیب

تو را ایزد این فر و برزت نداد نیاری ز گرگین میلاد یاد

(1386:123)

در ابیات بالا شاهد جهان‌بینی فرّ ایزدی از زبان خسرو هستیم که جایگاه شاهی را از طرف خداوند می‌داند و پدرش را حاکمی ایزدی معرفی می‌کند. خسرو معتقد است خداوند به بهرام مقام شاهی نداده و بهرام خود به‌زور آن را به‌دست آورده است. این نکته از ابیات زیر آشکار است:

کنون نام چوبینه بهرام گشت	همان تخت سیمین تو را دام گشت
بر آن تخت بر ماه خواهی شدن	سپهد بدی شاه خواهی شدن
سخن زین نشان مرد دانا نگفت	بر آنم که با دیو گشتی تو جفت

(همان، 127)

در این ابیات شاهد گفتمان غیریت‌سازی از طرف خسرو هستیم. خسرو برای اینکه تصویری منفی از بهرام ارائه دهد، او را با دیوان «جفت» می‌کند تا نشان دهد بهرام را ایزد به‌عنوان شاه انتخاب نکرده و او با شورش علیه شاه با خداوند مبارزه کرده است. هرمزدشاه نیز خود را برگزیده خداوند معرفی می‌کند: «کسی را که یزدان کند پادشا/ بنازد بدو مردم پارسا» (همان‌جا).

اما فردوسی با فراست این جهان‌بینی را نفی کرده است. فردوسی با به‌تصویر کشیدن شاه‌هرمزد، این گفتمان فرّ ایزدی را زیر سؤال برده و خودکامگی و آزمندی شاه‌هرمزد را به‌تصویر کشیده است که بعد از نشستن بر تخت شاهی از راه و رسم درست پیروی نمی‌کند. در راستای زیر بردن گفتمان فرّ ایزدی هرمزدشاه، فردوسی به نحوه انتخاب هرمزدشاه از زبان بهرام آذرمیان اشاره کرده است:

چو کسری مرا و تو را پیش خواند	بر تخت شاهنشهی برنشاند
ابا موبد موبدان برزمهر	چو ایزدگشسب آن مه خوب‌چهر
بپرسید کین تخت شاهنشهی	که را زبید و کیست با فرهی
به کهتر دهم گر به مهتر پسر	که باشد به شاهی سزاوارتر
همه یکسر از جای برخاستیم	زبان پاسخش را بیاراستیم

که این ترک‌زاده سزاوار نیست به شاهی کس او را خریدار نیست
 که خاقان‌نژادست و بدگوهرست به بالا و دیدار چون مادرست
 تو گفتی که هرمز به شاهی سزاست کنون زین سزا مر تو را این جزاست

(همان، 1656)

در سطور بالا فردوسی نحوه انتخاب هرمزدشاه را بیان می‌دارد و بدگوهر بودن او را از زبان تمام وزیران کسری، جز آذرمیان، به مخاطب نشان می‌دهد. این سطور به‌خوبی نشان می‌دهند که هرمزد نه فرّ ایزدی دارد و نه لایق شاهی بوده است. عبارت «بدگوهر» که در سطور بالا ذکر شده است، به‌وضوح نشان می‌دهد که اکثر افراد شناخت کافی از هرمزدشاه داشته و با انتخاب وی به‌عنوان شاه ایران مخالف بوده‌اند. فردوسی هم با همه افراد موافق است و هرمزد شاه را لایق پادشاهی ایران نمی‌داند و وی را آزمند و خون‌خوار توصیف کرده است. فردوسی از یک طرف، از زشتی‌ها و خودکامگی هرمزدشاه می‌گوید و از طرف دیگر، از خوبی‌های بهرام چوبینه. فردوسی هرمزد را شر و بهرام را خیر به‌تصویر می‌کشد. برخی از محققان معتقدند: «بهرام چوبین فردوسی همان شخصیتی را دارد که فردوسی می‌پسندد. روش بهرام انعکاسی است از بینش سیاسی فردوسی [...] فردوسی در این تراژدی شخصیتی ویژه از بهرام چوبین می‌سازد» (مهرکی و عبدالاحدی، 1392: 153). فردوسی بهرام را رستم دیگری توصیف می‌کند: «گمانم که تو رستم دیگری / به مردی و گردی و فرمانبری» (همان، 1668). بهرام چوبینه در قیاس با هرمزدشاه، فردی عادل توصیف شده است و در مدتی که به‌نام بهرام ششم شاه ایران می‌شود، به‌عدالت رفتار می‌کند. بلعمی می‌نویسد: «همه خراج‌ها بگرفتی و روزی‌ها بداد و مملکت به سیاست و داد همی داشت و هیچ‌کس بر وی عیبی نتوانست کردن تا آن روز که پرویز از روم بازآمد و با وی جنگ کرد» (۱۳۳۷: ۲۰۶). بعضی دیگر معتقدند: «او را می‌توان نابغه‌ای نظامی دانست که با ارتشی کوچک موفق شد دشمنان بزرگ خود را مغلوب نماید و برای مدتی هرچند کوتاه، بر تخت پادشاهی تکیه زند» (طاهری و مؤمنی ثانی، 1390: 194). حتی توصیف مرگ بهرام در شاهنامه‌ی فردوسی رنگ‌وبوی مرثیه دارد:

دهن بر بناگوش خواهر نهاد دو چشمش پر از خون شد و جان

بداد

بر او هرکسی زار بگریستند	به درد دل اندر همی‌زیستند
همی خون خروشید خواهر ز درد	سخن‌های او یک‌به‌یک یاد کرد
ز تیمار او شد دلش به دو نیم	یکی تنگ تابوت کردش ز سیم
به دیبا بیاراست جنگی تنش	قصب کرد در زیر پیراهنش
همی ریخت کافور گرد اندرش	بدین‌گونه بر تا نهان شد سرش
چنین است کار سرای سپنج	چو دانی که ایدر نمائی مرنج

(۱۳۸۶: 1816-1817)

از ابیات بالا استنتاج می‌شود که فردوسی با بهرام هم‌زادپنداری دارد و با توصیفات مرگ غم‌انگیز بهرام همگام است. در این بین، فردوسی به سوگواری گردویه برای مرگ بهرام هم پرداخته و به فغان و ناله گردویه صبغه مرثیه بخشیده است. ابیاتی که بیانگر مویه و زاری گردویه برای مرگ بهرام هستند، از مختصات مرثیه پیروی می‌کنند. این ابیات در مدح و سوگواری بهرام خوانده شده و به بیان مناقب و فضایل بهرام چوبینه پرداخته‌اند که مقایسه با سرنوشت هرمزدشاه را به‌وضوح نشان می‌دهد. این ابیات بیانگر فرازهای تلاقی عاطفه و تخیل فردوسی و سرشار از صفا و اخلاصی هستند که فردوسی به بهرام دارد. بیت «بر او هرکسی زار بگریستند/ به درد دل اندر همی‌زیستند» نشان می‌دهد همگان بر مرگ بهرام گریستند و با این مصیبت، به‌یاد بهرام زندگانی‌ای توأم با غم را سپری کردند.

از طرف دیگر، نمایشنامه مکبث تماماً حول محور آز می‌چرخد و کلمه آز بارها در نمایشنامه از زبان شخصیت‌های مختلف درمورد مکبث حریص و آزمند شنیده می‌شود. مکداف درمورد آز به ملکوم، پسر پادشاه اسکاتلند، می‌گوید:

Boundless intemperance

آز بی‌حدوحصر در سرشت شخص،

In nature is a tyranny; it hath been

دیکتاتوری است؛ آز باعث شده است

The untimely emptying of the happy throne

تاج و تخت شاهی شاد نابود شود

And fall of many kings (Shakespeare, 2006: 86).

و بسیاری از شاهان سقوط کنند.

آز در وجود مکبث باعث می‌شود عزیزدردانه‌ای چون دانکن را نابود کند. مکبث در ابتدا سرداری شجاع است و دلیری‌ها و جان‌فشانی‌های زیادی برای اسکاتلند انجام می‌دهد که شاه‌دانکن او را شایسته عنایت و لایق صدارت می‌بیند و به وی مقام می‌بخشد. اما آز مکبث را به انسانی عاری از شرافت، انسانیت، صداقت، رحم، صبر و مردانگی تبدیل می‌کند و او ویرانگر، خون‌ریز و فریبکار می‌شود. آز به مکبث فرصت نمی‌دهد در جایگاه شاهی خویش خوش باشد و خوش بگذراند و این نشان می‌دهد که آز اجازه نمی‌دهد انسان آزمند راحت زندگی کند. شکسپیر از زبان ملکوم، پسر شاه‌دانکن که برای امتحان مکداف خود را آزمند نشان می‌دهد، بسامدها و نتایج آز را چنین بیان می‌دارد:

With this there grows	علاوه‌بر شهوت، رشد می‌کند
In my most ill composed affection such	در عاطفه بدسرشت من، چنان
A stanchless avarice that, were I king,	آزی که اگر من شاه بودم،
I should cut off the nobles for their lands,	نجیب‌زاده‌ها را از زمین‌هایشان محروم می‌کردم،
Desire his jewels and this other's house:	طلاوجواهرات یکی را و خانه دیگری را آرزو می‌کردم:
And my more having would be as a sauce	هرچه بیشتر داشتم، بیشتر می‌خواستم،
To make me hunger more; that I should forge	تا اینکه دعوای ساختگی راه می‌انداختم
Quarrels unjust against the good and loyal,	با افراد خوب و باوفایم،
Destroying them for wealth (Ibid, 87).	و آن‌ها را به‌خاطر ثروت از بین می‌بردم.

شکسپیر تعریف و ماهیت حرص و طمع و به‌طور کلی شر را به خواننده ارائه می‌دهد. در سطور بالا شکسپیر تحولات مکبث آزمند را به‌تصویر می‌کشد که سیری‌ناپذیر است. مکبث آزمند همه‌چیز را مطابق میل خویش می‌خواهد: ثروت، شهوت، قدرت، اطاعت و غیره. این مختصات انسان‌های ضعیف است. در ادامه شکسپیر از زبان ملکوم مختصات مهم شاهی خوب را برمی‌شمارد:

But I have none: the king becoming graces, As justice, verity, temperance, stablensness, Bounty, perseverance, mercy, lowliness, Devotion, patience, courage, fortitude, I have no relish of them, but abound In the division of each several crime, Acting it many ways. Nay, had I power, I should Pour the sweet milk of concord into hell, Uprouar the universal peace, confound All unity on earth (Ibid, 87-88).	من هیچ‌یک را ندارم: مختصات لایق شاهی را، عدالت، راستی، اعتدال، ثبات قدم، بخشنندگی، پشتکار، رحم، تواضع، ایثار، صبر، شجاعت، بردباری، من هیچ از این‌ها خوشم نمی‌آید، اما سرشارم از جنایت‌های فراوان که به طرق مختلف انجام داده‌ام. نه، اگر قدرت داشتم، می‌بایست شیر شیرین وفاق و یکدلی را درون جهنم می‌ریختم، و صلح جهانی را به هم می‌ریختم، و نابود می‌کردم همه اتحاد را در روی زمین.
مختصاتی مانند عدالت، راستی، اعتدال، ثبات قدم، بخشنندگی، پشتکار، رحم، تواضع، ایثار، صبر، شجاعت و بردباری، ویژگی‌هایی انسانی هستند که در فرد آزمند وجود ندارند. انسان آزمند نمی‌تواند عادل و راستگو و درستکار باشد. مکبث که با غضب، منصب شاهی را به دست آورده است، فاقد چنین مختصاتی است. مکبث، برخلاف بهرام چوبین که در زمان حکومتش عدالت را ایجاد نمود، کشور اسکاتلند را به گورستان تبدیل کرده است. تمام مردم اسکاتلند در خفقان زندگانی می‌گذرانند. جو حاکم بر داستان هم به قول منتقدان، تاریکی و وحشت است (Bradely, 1992: 333; Knight, 1949: 125). سطور زیر وضعیت اسکاتلند تحت فرمانروایی مکبث آزمند را نشان می‌دهد:	
Alas, poor country! Almost afraid to know itself. It can not Be call'd our mother, but our grave; where nothing,	افسوس، کشور بیچاره! آن قدر ترسیده که به خودش هم نمی‌تواند نگاه کند. نمی‌شود گفت زادگاه ماست، بلکه قتلگاه ماست؛ جایی که هیچ‌چیز

	جایی که
But who knows nothing, is once seen to smile;	دیگر هیچ‌کس نمی‌خندد، مگر دل‌فکی که هیچ نمی‌فهمد؛
Where sighs and groans and shrieks that rend the air	جایی که فقط آه و ناله و داد و فغان شنیده می‌شود،
Are made, not mark'd; where violent sorrow seems	اما کمکی نیست؛ جایی که غصه و وحشتناک
A modern ecstasy; the dead man's knell	احساس غالب است؛ جایی که وقتی صدای ناقوس خاک‌سپاری شنیده می‌شود،
Is there scarce ask'd for who; and good men's lives	مردم دیگر نمی‌پرسند چه کسی مرده است. عمر مردان نیک
Expire before the flowers in their caps,	کوتاه‌تر از عمر گل‌هاست.
Dying or ere they sicken (Shakespeare, 2006: 91).	مردم قبل از اینکه مریض شوند، می‌میرند.
	مکبث آزمند با غضب قدرت، دیکتاتوری ایجاد کرده است. نه از رحم و مروت خبری هست و نه یاریگری هست تا به مردم کمک کند. از دیدگاه شکسپیر، در چنین فضای پر از خفقان، زادگاه انسان قتلگاه او می‌شود و خنده بر لب هیچ فرد دانایی نقش نمی‌بندد و مردم مرگ طبیعی ندارند. اعتماد اجتماعی که یکی از شاخصه‌های سرمایه اجتماعی است، در چنین جامعه‌ای معنا و مفهومی ندارد.
	شکسپیر همگام با جهان‌بینی دوران الیزابت، شاه را منصوب از طرف خداوند می‌داند (Guerin et al., 1998: 198). شورش علیه چنین شاهی عین هرج و مرج است. مکبث شاهکار هرج و مرج قلمداد می‌شود. هنگامی که دانکن برای تقدیر از مکبث به قصر او وارد می‌شود، مکبث با وسوسه همسرش نقشه قتل او را تدارک می‌بیند. دانکن در خوابگاه به قتل می‌رسد و دستان مکبث و روان لیدی مکبث به خون ولی‌نعمتشان آلوده می‌شود. بعد از مرگ دانکن، هرج و مرج ایجاد می‌شود. شکسپیر از زبان مکداف قتل دانکن را چنین توصیف می‌کند:
Confusion now hath made his masterpiece!	هرج و مرج اکنون شاهکار کرده است!

Most sacrilegious murder hath broke ope	حرمت‌شکن‌ترین قتل
The Lord's anointed temple, and stole thence	معبد تدهین‌شده خداوند را شکسته و دزدیده است
The life o' the building! (Shakespeare, 2006: 37)	روح و زندگی ساختمان را!
<p>سطور بالا از فرازهای تلاقی عاطفه و تخیل شکسپیر حکایت دارد و سرشار از صفا و اخلاص او به شاه‌دانکن است. شاه‌دانکن بسیار مهربان، بااخلاق، متواضع و مدبر توصیف می‌شود. وی مظهر خیر و مکبث نماد شر است؛ از این رو نمایشنامه مکبث جهت‌یابی قاطع شکسپیر در برابر خیر و شر را نشان می‌دهد (Traversi, 1969: 86). این نمایشنامه رویارویی ویرانی با آبادانی را به تصویر می‌کشد (Knight, 1949: 140). سطور زیر شخصیت دانکن را که نماد خیر است، بیشتر تشریح می‌کند:</p>	
Duncan	دانکن
Hath borne his faculties so meek, hath been	رهبری متواضع است.
So clear in his great office, that his virtues	بدون فساد اداری است که تقوایش
Will plead like angels, trumpet-tongued against	فرشتگان را به اعتراض و خواهد داشت.
The deep damnation of his taking-off;	مرگش را قویاً محکوم خواهند کرد
And pity, like a naked newborn babe	و ترحم، همانند کودک شیرخواره برهنه‌ای،
Striding the blast, or heaven's cherubim horsed	سوار بر باد خواهد شد همراه با
Upon the sightless couriers of the air,	فرشتگان بالدار
Shall blow the horrid deed in every eye	و خبر مرگ دانکن را به گوش همه می‌رساند؛
That tears shall drown the wind. I have no spur	به طوری که سیل اشک‌ها باد را غرق خواهد کرد.
To prick the sides of my intent, but only	من نمی‌توانم خود را به این کار وادارم،
Vaulting ambition, which o'erleaps itself	تنها چیزی که دارم حرص است که سوق می‌دهد
And falls on the other (Shakespeare, 2006: 24).	به جلو.

سطور بالا به وضوح نشان می‌دهد دانکن فرّ ایزدی دارد و آن‌قدر الهی زیسته است که مرگش فرشتگان را آزرده‌خاطر خواهد ساخت.

۲-۳. نقش همسران بهرام چوبینه و مکبث

گردویه، همسر بهرام چوبینه، بهرام را از شورش علیه شاه هرمز برحذر می‌دارد. او از شورش بهرام علیه هرمزدشاه هراس دارد و بهرام را نصیحت کرده، داستان رستم را به او گوشزد می‌کند:

چو گودرز و چون رستم پهلوان	بکردند رنجه برین بر روان
از آن پس کجا شد به هاماوران	ببستند پایش به بند گران
کس آهنگ این تخت شاهی نکرد	جز از گرم و تیمار ایشان نخورد
چو گفتند با رستم ایرانیان	که هستی تو زیبای تخت کیان
یکی بانگ برزد بر آن کس که گفت	که با دخمه تنگ باشید جفت
که با شاه باشد کجا پهلوان	نشستند به آیین و روشن روان
مرا تخت زر باید و بسته شاه	مباد این گمان و مباد این کلاه
گزین کرد ز ایران ده و دو هزار	جهانگیر و برگستوان و سوار
رهانید از بند کاوس را	همان گیو و گودرز و هم طوس را

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

گردویه داستان رستم را به بهرام گوشزد می‌کند تا روحیه مردانگی و دلاوری را در بهرام زنده کند. گردویه به بهرام چوبینه یادآوری می‌کند که چگونه رستم با مردانگی و دلاوری جان کاووس را نجات داد و هرگز نشستن بر تخت شاهی را در سر نپوراند و روحیه پهلوانی و دلیری خویش را حفظ کرد. بهرام دقیقاً با رستم مقایسه شده است و این مقایسه از دیدگاه عبرت‌آموزی از زبان همسر بهرام بیان می‌شود. گردویه نیز از این قیاس بهره می‌گیرد تا روحیه پهلوانی و قهرمانی را در بهرام گوشزد کند. گردویه از دنیای سیاست کاملاً آگاه است و تمام

تلاش خود را به کار می‌گیرد تا کمک کند بهرام تمکین نماید. گردویه نقش معلم را ایفا می‌کند و بهرام را از حرص، طمع و آز برحذر می‌دارد:

مکن آز را بر خرد پادشا که دانا نخواند تو را پارسا
اگر من زخم پند مردان دهم به بسیار سال از برادر کهم
مده کارکرد نیاکان به‌باد مبدا که پند من آیدت یاد

(همان، 164)

گردویه از بهرام می‌خواهد دست از طمع بردارد و سودای پادشاهی را از سر بیرون کند. گردویه با اینکه از همسر خویش کوچک‌تر است، پند عاقلانه می‌دهد. برخی از محققان معتقدند گردویه همواره ناصح برادر خویش است و به‌رغم مخالفت با اعمال وی، او را یاری می‌کند (شوریده‌دل و فخرالاسلام، 1395: 591). گردویه از نظر کهن‌الگوها و اسطوره‌ها با کهن‌الگوی «مادر مهربان» سازگاری کامل دارد. او در تقابل با همسر مکبث، لیدی مکبث، قرار دارد. گردویه دانا و بزرگ است، اما لیدی مکبث نادان و جاهل است؛ گردویه به خرد تشویق می‌کند، حال آنکه لیدی مکبث به دنیادوستی و نابخردی تشویق می‌نماید؛ گردویه به بهرام فرمان‌برداری را متذکر می‌شود، اما لیدی مکبث همسرش مکبث را به قتل پادشاه تشویق می‌کند:

<p>Glamis thou art, and Cawdor; and shalt be What thou art promised: yet do I fear thy nature; It is too full o' the milk of human kindness To catch the nearest way: thou wouldst be great;</p> <p>Art not without ambition, but without</p> <p>The illness should attend it: what thou wouldst highly, That wouldst thou holily; wouldst not play false,</p>	<p>تو امیر گلامیس و کاودور شدی و خواهی شد آنچه به تو وعده دادند: اما از طبیعت می‌ترسم، که پر از شیر مهربانی انسانی است که نمی‌تواند نزدیک‌ترین راه را برگزیند: تو می‌خواهی بزرگ شوی؛ بدون آز نیستی، اما نداری رگ رذالت را. کارهایی که می‌خواهی انجام دهی، می‌خواهی مثل یک انسان خوب انجام دهی.</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

- نمی‌خواهی فریبکار باشی،
 And yet wouldst wrongly win: thou'ldst have, great Glamis,
 باوجود این، چیزهایی را که به تو تعلق ندارند،
 می‌خواهی به‌دست بیاوری.
- That which cries "Thus thou must do, if thou have it;
 آنچه داد می‌زند «تو باید انجامش بدهی، اگر می‌خواهی به دستش بیاوری؛
- And that which rather thou dost fear to do
 Than wishest should be undone.»
 (Shakespeare, 2006: 9-18)
 و تو می‌ترسی این کار را انجام بدهی و دوست داری خودش اتفاق بیفتد.»
- به‌طور کلی خانم مکبث نقش استادی را برای شوهرش ایفا می‌کند. وی به مکبث تظاهر و ریا و فریب را یاد می‌دهد. شب مهمانی شاه‌دانکن در خانه مکبث، همسرش آموزه‌های منفی را به وی یاد می‌دهد:
- Your face, my thane, is as a book where men
 May read strange matters. To beguile the time,
 سردار من، چهره‌ات همانند کتابی است که افراد موضوعات عجیبی از آن می‌فهمند. برای فریب مردم
- Look like the time; bear welcome in your eye,
 طبق میلشان باش؛ بگذار خوشامدگویی در چشمانت،
- Your hand, your tongue: look like the innocent flower,
 دستانت و زبانت باشد: همانند گل معصوم به‌نظر بیا
- But be the serpent under't. He that's coming
 Must be provided for: and you shall put
 باید حسابش را برسیم: و تو باید امشب را به من بسپاری؛
- This night's great business into my dispatch;
 Which shall to all our nights and days to come
 Give solely sovereign sway and masterdom (Ibid, 20-21).
 زیرا امشب تغییر خواهد داد شب و روز ما را برای همیشه.
- این ادبیات شیطانی خانم مکبث باعث می‌شود مکبث به‌سوی کار زشت غصب تاج شاهی سوق یابد. در این راه، خانم مکبث با مکبث هم‌داستان است و حتی آزمندتر و خشن‌تر از

اوست. وی بر شوهرش تسلط دارد و نقشه قتل شاه اسکاتلند را ماهرانه می‌کشد. خانم مکبث به شوهرش می‌گوید با شراب دو نگهبان اتاق شاه را مست و از خود بی‌خود می‌کند و آنگاه مکبث باید دانکن را بکشد. خانم مکبث عمداً شر را انتخاب می‌کند و تفاوتش با مکبث این است که انتخابش در مقایسه با مکبث از سر اراده است (Muir, 1985: lxvii). لیدی مکبث قدرت طلب و خشن توصیف می‌شود. این توصیف از تفکر دوران الیزابت هم ناشی می‌شود که زن را عروس شیطان می‌دانستند. لیدی مکبث همان عروس شیطانی است که انسانی بزرگ همچون مکبث را وسوسه می‌کند و او را از بهشتی که در آن قرار دارد، با خود به جهنمی وحشتناک سوق می‌دهد. وی با فراخواندن شیاطین و یاری جستن از آنان، سراسر خشونت و وحشت می‌شود. این زن با کهن‌الگوی «زن بدسرشت» هماهنگ است و با سه عجزه‌ای که در مه و تاریکی با مکبث سخن می‌گویند، همگام و هماهنگ است؛ زیرا آن سه عجزه نیز زن هستند و از تبار شیاطینی‌اند که مکبث را همانند خانم مکبث فریب می‌دهند. برای تحریک مکبث، خانم مکبث می‌گوید حاضر است فرق شیرخواره‌ای را که از سینه‌اش شیر می‌خورد، بشکافد تا به مکبث یادآور شود که نباید به مختصات نیک و معصومانه شاه‌دانکن بیندیشد:

I have given suck, and know

بارها شیر داده‌ام و می‌دانم

How tender 'tis to love the babe that milks me:

چقدر زیباست دوست داشتن نوزادی که از من

شیر می‌خورد:

I would, while it was smiling in my face,

دوست دارم، وقتی به من نگاه می‌کند و می‌خندد،

Have pluck'd my nipple from his boneless gums,

پستانم را از لته‌های بی‌استخوانش بگیرم

And dash'd the brains out (Shakespeare, 2006: 25).

و چنان بر فرق سرش بکوبم که مغزش فروبریزد.

در جملات بالا، خانم مکبث از نوزاد که مظهر معصومیت است، استفاده می‌کند تا به مکبث

القا کند که نباید به معصومیت دانکن توجه نماید. آنچه کنایه‌آمیز است، این است که خانم

مکبث هرگز فرزند نداشته است و این سخنان وی کذب محض است. برای خانم مکبث آنچه

مطلوب است، تخت شاهی است و آنچه نامطلوب است، دست نیافتن به تخت شاهی است

(Bradley, 1992: 325). در نتیجه کشتن شاه نیک‌سرشت و مهربان، لیدی مکبث به جنون مبتلا

می‌شود. وی هر بار که تلاش می‌کند دستان آلوده‌اش را بشوید تا خون ریخته‌ی دانکن و دیگران را از آن بزداید، بیش از پیش گرفتار عذاب وجدان می‌شود و در سرسرای کاخ راه می‌رود و افشای راز می‌کند و سرانجام در اوج جنون می‌میرد. این عذاب وجدان نشان‌دهنده‌ی نیک بودن و صاحب فرّ ایزدی بودن شاه‌دانکن است.

3. نتیجه

با رو در رو کردن دو اثر بزرگ از دو کشور می‌توان دریافت که ادبیات با مفاهیم جهانی مشابهی سروکار دارد. فردوسی از طریق داستان هرمزدشاه و شکسپیر از طریق مکبث، نتایج جامعه‌شناختی ارزشمندی درباره‌ی فرهنگ زمانه‌ی خویش ارائه می‌دهند: قدرت در هر دو فرهنگ، جاودانه در نظر گرفته نمی‌شود؛ در هر دو فرهنگ، دادگری همواره ارزشمند تلقی می‌شود؛ در هر دو جامعه، عدالت فاخر است و فقدان آن برای جامعه مهلک و کشنده است؛ هم فردوسی و هم شکسپیر آز را ذم کرده و با گوشزد کردن سرنوشت افراد آزمند به خوانندگان، در اعتلای فرهنگ خویش کوشیده‌اند. در هر دو جامعه تقوای پادشاه از اهمیت معناداری برخوردار است؛ زیرا فقدان تقوا در شاه باعث نابودی مواهب و نعمات خدادادی می‌شود و مملکت را نابود می‌کند. این مقایسه همچنین نشان داد که افراد قدرت‌طلب، ضعیف و خوار شمرده می‌شوند و برای حفظ خویش افراد بی‌گناه زیادی را نابود می‌کنند. این افراد قدرت‌طلب، فارغ از ملیت، زبان و بافت متفاوت، اندیشه‌هایی مشترک دارند و اینکه روابط و مناسبات قدرت در این جوامع ساختاری مشابه دارد و این تنها با مقایسه‌ی آثار برجسته‌ی این جوامع با دیگر آثار قابل کشف است. مکبث و شاهنامه آثاری اخلاقی، سیاسی و اجتماعی هستند که همواره موقعیت حال بشر را مورد بررسی خردمندانه و فلسفی قرار می‌دهند و حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی انسان را با آموزه‌های تعلیمی خود به سوی تحقق انسان و جامعه‌ی آرمانی و برتر سوق می‌دهند. این مقاله بابتی را برای پژوهشگران به‌منظور انجام پژوهش‌های آتی باز می‌کند که از جمله آن‌ها بررسی عمیق‌تر نقش خانم مکبث و گردویه است که می‌توان به‌طور مجزا به آن پرداخت.

پی‌نوشت‌ها

1. T.W. Adorno

۲. ترجمه فارسی از نگارنده است.

3. Barbara L. Parker

منابع

- بلعمی، ابوعلی (۱۳۳۷). تاریخ بلعمی. به تصحیح محمدجواد مشکور. تهران: شورای مرکزی.
- حیدری، نگین (1393). «بررسی تطبیقی شخصیت 'سودابه' در شاهنامه‌ی فردوسی و 'لیدی مکبث' در مکبث شکسپیر». نشریه علمی زن و فرهنگ. س ۵. ش ۲۰. صص ۲۳-۴۰.
- خلیلی جهان‌تغ، مریم و مهدی دهرامی (1390). «ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه‌ی فردوسی». پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی (پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی). د 3. ش 11. صص 41-58.
- رضی، احمد (۱۳۹۱). «کارکردهای تعلیمی ادبیات فارسی». پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی. دانشگاه آزاد اسلامی دهقان. س ۴. ش ۱۵. صص ۹۰-۱۲۰.
- سرامی، قدم‌علی (1383). از رنگ گل تا رنج خار. تهران: علمی و فرهنگی.
- شوریده‌دل، زهره و بتول فخرالاسلام (1395). «گردیه، بزرگ‌بانوی خردمند و جنگاور ساسانی». مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه. د ۲. ش ۱۳. صص 591-603.
- طاهری، محمد و محمد مؤمنی ثانی (1390). «بررسی و تحلیل ویژگی‌های حماسی داستان 'بهرام چوبینه' در شاهنامه‌ی فردوسی». پژوهش‌های ادب عرفانی. ش 1 (پیاپی 17). صص ۱۷۵-۱۹۶.
- فردوسی، ابوالقاسم (1386). شاهنامه‌ی فردوسی. به تصحیح جلال خالقی‌مطلق. ج ۳. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- مهرکی، ایرج و اشرف عبدالاحدی (1392). «قیام بهرام چوبین در شاهنامه‌ی فردوسی». د 5. ش 18. صص 147-164.
- نظری، نجمه و آذر اسدی (1394). «مقایسه آموزه‌های تعلیمی در شاهنامه‌ی فردوسی با بوستان سعدی». پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی (پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی). د 7. ش 26. صص 157-179.

- Abrams, Meyer Howard and Geoffrey Harpham (2009). *A Glossary of Literary Terms*. Cengage Learning.
- Adorno, T.W., E. Frenkel-Brunswik, D.J. Levinson and R.N. Sanford (1950). *The Authoritarian Personality*. New York: Harper.
- Bradely, Andrew Cecil (1992). *Shakespearean Tragedy*. 3rd ed. London: Macmillan.
- Guerin, W.L., E. Labor, L. Morgan, J.C. Reesman and J.R. Willingham (1998). *A Handbook of Critical Approaches to Literature*. New York: Oxford University Press.
- Knight, George Wilson (1949). *The Wheel of Fire; Explorations*. New York: Routledge.
- Muir, Kenneth (1985). *The Arden Shakespeare: Macbeth*. London: Methuen and Co. Ltd.
- Parker, Barbara L. (1970). "Macbeth: The Great Illusion". *The Sewanee Review*. Vol. 78. No. 3. pp. 476-487.
- Ribner, Irving (1959). "Macbeth: the Pattern of Idea and Action". *Shakespeare Quarterly*. 10(2). 147-159.
- Shakespeare, William (2006). *The Tragedy of Macbeth*. Classic Books Company.
- Traversi, Derek Antona (1969). *An Approach to Shakespeare*. Australia: Double Day.